



ترجمه عبدالجبار خان

## فلسفه و انتقاد آن

راز شرقی جامعه در موجودیت افراد ممتاز و بلند آنست که بقوای فکریه خویش  
غایه و مقاصد عالی را سنجیده و با اساس آن، طریق کامیابی را تجسس میکنند بنا بر آن  
بنظر عموم محبوب و معزز میگردند - در بین این افراد، اشخاصی هم یافت میشود که عملی  
ساختن و به نتیجه خوب آن رسیدن را مائل نبوده محض بداشتن نظریات بلند و در اطراف  
آن مطالعات را خوش میداشته باشند .  
این طبقه محدود اشخاصی اند که در مهمات، خیلی متاثر و متحسس میشوند در حالیکه  
دیگران از این وضعیت خسری ندارند سبب یکسانه متاثر شدن متنورین مذکور اینست  
که افکارشان متوجه است که هر ماده را با هم مخلوط کرده از آن نتایج مختلفه بگیرند  
بنابر آن مجبورند که از تمام علوم هر وجه کسب معلومات نمایند اینست که ایشان  
در اطراف معاملات حاضره بتعمق پیچیده و واقعات آینده را نشان میدهند ،  
تنبیها تیرسانند، دیگر کارهای عاقلانه را که بظاهر ناچیز و در باطن خیلی مهم میباشد  
اجرا میدارند - همچنان رفته رفته از بس مرغوب و مصروف افکار بر جسته میگردند  
که نتیجه کارشان بفلسفه منتج میشود - اگر صاف تر بگوئیم از نقطه نظر اشتقاق  
و ماده تماماً معنی و مفهوم ( محبت دانش ) را ایفا میدارند .  
همچنان اشخاص فاضل را نه تنها بیدار مغزان و اشخاص منور تقدیر میکنند بلکه

افراد عامه که محض از نام و نشان شان معلومات خفیفی داشته و بمقاصد و اجرات آنها بی تمیزند و بر حقائق شان یقین ندارند باز هم او شانرا بنظر احترام دیده اظهار خلوصیت مینمایند این اعمال فیلسوفی که صاحبش را فوقاً بلند و معزز نشان داد تما ماً از نتایج فلسفه است زیرا فلسفه يك ورنه نسلی و يك مجموعه مهم علوم میباشد که مالک خود را دارای معرفت علوم مهمه و معزز میگرداند - این مجموعه علوم ، علم کیمیا و فلکیات و غیره حکمتهای مخصوص ( نظر بفکر عوام ) خارج کرده شد پس چیزیکه باقیمانده است آنرا آنچه ان اشخاص بنام فلسفه یاد میکنند که اغراض بسیار وسیع داشته باشند - و قتیکه حکمتهای مخصوص از فلسفه خارج شدند در وسعت بقیه آن يك فرق مخصوص پیدا شد که عبارت از تصورات کلی از قبیل اینکه آیا ابتدای کائنات چگونه و انتهای آن چیست و شرائط علم انسانی کدام و از عمل عام ، قواعد عمومی کدام و در رب النوعها و انسا نها و حیوانات و جمادات کدام عناصر مشترک اند و آن اصولهای توجیهی کدام اند که در ته تمام چیزها مستورند - اینها از مسائلی اند که بنظر عموم مسائل بلند فیلسوفانه قرار داده میشوند و از نقطه نظر فلسفی مالکان آن کسانی اند که در باب آن چیزی گفته و یا گفته خواهند توانست .

در کتب متداول در سی تعریف فلسفه را چنین کرده اند " فلسفه يك علم ممکن الحصول اشیا است بنا علی علل آنها تیسر آن « مطلبش اینست که غایه فلسفه عبارت از توجیه کائنات است نه از بیانات جزئی آن ! نظر باین نظریه در خیالات فیلسوفانه سه چیز آتی ضرور میباشد :-

اول اینکه بسیار زیاد وسیع باشد .

دوم اینکه بادیگر خیالات را بطه بسیار داشته باشد .

سوم اینکه در حین تصفیه و قرار باید چنان اصول پیش کرده بتواند که تقریبی

یا وسطی نبوده بلکه انتهائی و بر همه حاوی باشد .



نظر باین اعتبار ، فلسفه عبارت از نظریه همه رس دنیا میباشد (گرچه مبهم باشد) باین اساس فلسفه مراد از تصور کائنات یعنی يك حیثیت عقلی حیات است - پروفیسر دیوی میگوید که از فلسفه ، تریبه مجموعی عقل و اراده ظاهر نمیشود چرا که حدود این تریبه بدرس ، معلوم شده میتواند - پروفیسر مذکور را جمع باین قول ، تمام ترکیبهای حقیقی فلسفه ها را که به پیرایه بلیغ بیان کرده است در مقاله فلسفه او که در کتاب ( لغت فلسفه و نفسیات ) مرتبه بالدون ، تحریر داشته است کشف میگردد .

هیچ يك از تعلیمات ، مستحق ، عالی گفتن شده نمیتواند تا که اهتمام مخصوص دو امر دران نباشد ، یکی علم کامل افکار مختلفه انسانی و شؤونات مهمه آن و دیگری واقفیت کامله دلائلیکه بشؤون مذکوره موافقت داشته باشند .

تعلیم بر دو طریق یکی بطریقه های خشک ادعائی و دیگری بطریقه فیلسوفی اجرا شده میتواند اما فرقیکه در اینهاست هیچگاه نظر انداز شده نمیتواند مثلاً شخصیکه در يك مکتب فنی تحصیل کرده باشد درین هیچ جای شك نیست که مومی الیه نسبت با یفای بعضی امور از نقطه نظر ( انداز میخانیکی ) صلاحیت خوبی را بخود اخذ کرده میتواند اما مجرد و شرف ذهنی که لازمه تهذیب و تریبه اعلاست دران هیچگاه یافت شده نمیتواند اینها بران اعوانند خوب خشک یک شخص بی ثمر بوده شائستگی را دران نخواهیم دید - همچنان از رهگذر اعتبار عقلی نیز در يك خط مشی مخصوص مستقیم بوده فقیر میماند یعنی با معانی سروکار نداشته بر الفاظ جان میدهد - هر چیزی را که یک دفعه می بیند هیچگاه به تغییر ممکنه آن قائل نبوده از تخیل معذ و رواز شعائر اخلاقی عاری و از تدبیر ذهنی عاجز و قاصر میماند . نظر بقول افلاطون و ارسطو ، چونکه فلسفه از تصور های حیرت انگیز شروع میشود بناء علیه فلسفه حقیقت هر چیز را مختلف خیال کرده ( مانوس ) را غیر ما نوس

و غیر مانوس را ( مانوس ) تصور کرده میتواند بلکه بسا چیزها را در اول مرحله قبول و پس ازان تردیدش میکند - خلاصه اینکه فلسفه بسر خود چنان سودائی دارد که هیچگاه مسکون و آرام مانده نمیتواند بلکه بالای هر مضمون پیچیده از روی تحقیقات منہمک و متجسس میگردد و ما را از خواب ادعائی بیدار کرده تعصبات پخته ما را از هم میپاشاند - نظر باعتبار تاریخی ، فلسفه عبارت از نتیجه تصادم باهمی آن چهار قسمتهای مختلفه ذوق انسانیست که بنام ساینس ، شاعری مذهب ، منطق و موسوم اند.

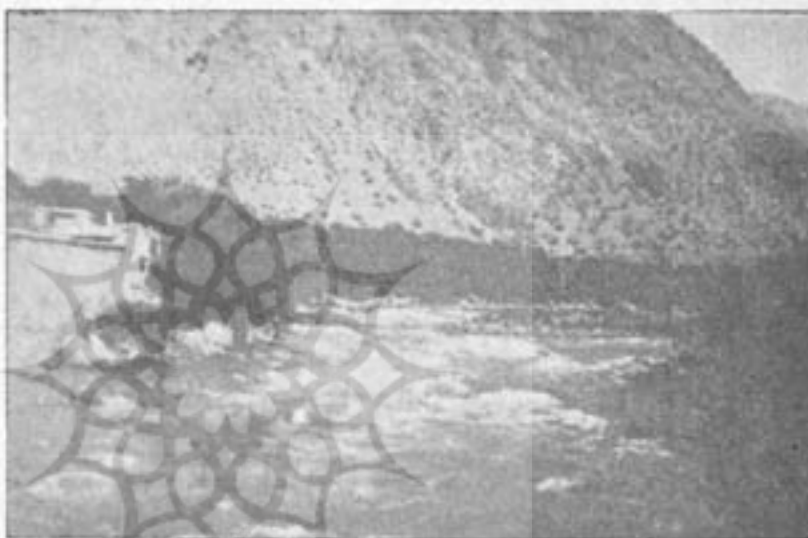
فلسفه ذریعه کوشش و استدلال محنت طلب خود تحقیقات چنان نتایج مهمه را مینماید که از نقطه نظر جذباتی قابل قدر و مفید باشد - بنا بران تمام چیزهای مطلوبه را زیر نظر داشتن و اثر و نفوذ آنها را دانستن عین ادب بوده همراه حکمیات هر دو برای متعلمین مفید میباشد - فلسفه توسط شاعری خود صاحبان ذوق ادبی را سوی خود جلب نموده تصورات آنها را پخته و قوی ساخته ، سادگی و نزاکت آنها را بر طرف مینماید - فلسفه ذریعه منطق خود توجه ما هرین حکمیات را جذب مینماید لیکن از دیگر پهلوهای خود در آنها ملائمت پیدا کرده او را ترا از گرانباری و خشکی اصطلاحات نجات مبخشد لهذا برای طلبه ( ادب و حکمیات ) لازمست که از فلسفه يك جوش زنده و يك اقوت جدید و يك منظر خوشنما حاصل کنند بهمین واسطه است که ( تچ استون ) وقتی از پیره زالی پرسیده بود : « ما در در تو يك فلسفه هم موجود است ؟ » این سوا لیست که همیشه باید از یکدیگر خود مستفسر باشیم چرا که شخص بی فلسفه يك فرد طفیلی و بسیار بی فیض و مرده بشمار میرود .

با وجود مفاد مر قومه با لا که باید فلسفه طرفداران و دوستداران زیاد داشته باشد بر خلاف آن دارای دشمنهای باقاعده میباشد - تعداد این دشمنها در هر دور



مختلف ولی باین زمان خیلی زیاد دیده میشود - ذمه واری آن تا يك اندازہ  
بر کا میابیهای معینہ سائنس و بر نتایج صریح غیر محدودہ فلسفیانہ عائد میگردد  
و باقیما ندہ آن بر آن نامحواریبهای زادهٔ ذهن انسانی تعلق دارد که از ان خرابیهای  
مصطلحاتی و تجربیداتی پیدا میشود - خلاصه اینکه فلسفه بنزد اکثری مترادف  
جدلیات و گفتارهای اصطلاحیہ مدرسی میباشد و چونکه خیالات فلسفی نسبت  
به علتها و ماهیت اشیا

همشیه مبهم و غیر یقینی  
دیده میشود بنا بر آن آنرا  
بچنان نابینائی تشبیه  
داده اند که در يك خانه  
تاریك تلاش گر به سیاه  
غیر موجود را بنماید -



کار و عمل آن دایماً

منظره زیبای گلپایاز از عکاسی آقای محمد عثمانخان  
روستاکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بحث کسر ده به نتیجه مثبتی نرسید و میباشد - این نوع دشمنی  
تا يك حد درست قرار داده شده چنانچه در ذیل به جواب بعضی اعتراضاتیکه  
در زمان موجوده رائج و عام میباشد سعی و آنها را یکی بعد از دیگر مسلسلاً  
تقدیم نموده تر دید میکنیم - درین تر دید فائده بزرگ اینست که رسانی ما  
در اعماق موضوع بصورت آسان حاصل میگردد .

اعتراض اول :- حکمتها بطور مستقل و مسلسل ترقی کرده از استعمالش فائدههای  
بزرگ حاصل میگردد اما فلسفه نه ترقی میکند و نه از استعمالش فائده عملی  
گرفته میشود .

جواب :- این اعتراف مبنی بر بی انصافیست چه حکمت‌های مخصوص 'شاخه‌های مختلف درخت فلسفه میباشند . و قتیکه جواب سوالات به بسیار صحت یعنی با تمام حقائق و اندازه آن گفته شود آنگاه جوابات مذکور را (حکمی) میگویند - همین وضع جواب را فلسفه می نامند .

حکمت‌های حیاتی و نفسیه خود را از دائرة فلسفه خارج نموده استقلال خود را نشان میدهند - تفصیل جزئیات حکمت‌های مخصوص همیشه از یک فلسفه جامع و مانع بصورت کامل تمام یافت شده نمیتواند چه آنها آتقدرو وقت زیاد خود را مثل فلسفه مذکور در آن صرف کرده نمیتوانند مثلیکه یک حکمت مخصوص در آن صرف نموده میتواند . در اینجا اگر برار تقای فلسفه یک نظر سطحی بیندازیم خالی از مفاد نخواهد بود :- فلاسفر ابتدائی هر خطه زمین عقلای جامع‌العلوم بودند که بطور عمومی (عجبان دانش) گفته میشدند - بر بعضی از آنها رنگ اخلاقی یا مذهبی خیلی زیاد غالب بود و بعضی ازو شان از آن عاری بودند آنها بسیار عدل پرور بودند - در سرشت شان ماده تجسس و تفحص مضمربوده ضروریات عملی شان رخ بترقی میبود - بحضور شان مسائل مخصوص وجود نداشت بلکه خود شان مسائل پیدا کرده پیش مینمودند - این گونه افراد بزرگ و محترم در چین ، ایران ، مصر و هندوستان بکثرت پیدا شده و گذشته اند اما عقلائیکه قوای افکار غربی را بدون دام صید نموده اند تماماً از سر زمین پاک و مردم خیز یونان بوجود آمده اند - عمر فلسفه ابتدائی یونانی تقریباً دو نیم هزار سال میباشد که تشکیل يك دور را از ( ۶۰۰ ) ق - م الی ( ۳۵۰ ) ق - م مینماید - این دور به پیدایش طاليس ، هرقلیطوس ، فیثاغورث ، برما یندس اینکساغورث ، انبازقلس و دیمقراطیس افتخار دارد - اینها تماماً بریاضیات ، الهیات ، سیاسیات ، فلکیات ، طبیعیات ماهر بودند - نظر باین کثرت عدده نفری اگر بگوئیم که علم درین دور خانه زاد حکم‌های مذکور بود غلط نخواهیم گفت . فلاطون و ارسطو روایات آنها را زنده و برقرار نهگداشتند فیلسوفان قرون وسطی بغیر از انطباق روایات آنها و توسیع دائرة اطلاق دیگر کاری نکردند - اگر



(الهیات عامه) اکویناس را مطالعه کنیم معلوم میشود که نسبت بهر چیز یک سیر (بحث) کرده شده چنانچه از خدا گرفته تا ماده هیچ چیزی نیست که در آن اظهار خیال نشده باشد. فرشته، انسان و شیطان داخل همین رشته اند - علاوه بر آن بر مناسبات هر چیز با دیگر چیز بر تعلقات عالم همراه معلوم، بر مناسبات خالق همراه مخلوق، بر مناسبات جواهر همراه صور، بر روابط ذهن همراه جسم، بر مناسبات گناه همراه نجات مغز خوریهها شده است - خلاصه اینکه درین کتاب تمام جزئیات فرائض و اخلاق از رهگذار نظام و الهیات و نفسیات بطور اکمل بیان کرده شده در طبیعیات و منطق چندان اعتنای زیادی بخرج داده نشده، صرف اصول کلیه آن تحریر گردیده است - کسیکه این کتاب را مطالعه کند آتقدر میداند که مصنف آن یک شخص بسیار عالی و منور بود اما اکویناس راجع به بحث و واقعیات حقیقی بنا و واقعیات فرضی اسلوبی را که اتخاذ نمود از اسلوب مروج و موجه موجوده اختلاف کلی دارد چنانچه مشارالیه هر چیز را که بحث کرده آنرا یا با اصولات مقرر و عقلیه اثبات و متمبطنموده و یا از کتب مقدسه گرفته و تطبیق داده است - بطور مثال نسبت بخواص و تغییرات اجسام توجهی که کرده است بتقلیدار سطو اثر را هم ماده و صورت پیش گرفته است - ماده، ذی کمیت و تعیین پذیر و عنصر انفعالی و صورت ذی کیفیت و تعیین بخش و فعلی و هر فعلیت دارای غایه بود و اشیا وقتی بر یکدیگر عمل کرده میتوانند که متصل هم دیگر میشوند - تعداد انواع اشیا معین و اختلافات شان مستقل بود و غیره ( ۱ )

« با قید دارد »

(۱) در کتاب ( ما بعد الطبیعیات عامه ) مصنفه جی - ر کابی (مطبوعه لانگ مینز گرین ایند کو) نسبت بفلسفه فطرت ( قدس تامس اکویناس ) تلخیص عام پسند ترقیم و در کتاب (مدرسیت ما بعد الطبیعیات) اثر تامس جی هارپر (مطبوعه میکلمن) تفصیلات زیادتر آمده است.